

# نظارت بر عملکرد ولی فقیه

محسن کدیور



انتصاب رکن دوم نظریه رسمی «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» پاسخ به این سؤال است: شارع، حاکم الهی را به چه نحوه‌ای به حکومت رسانیده است؟

انتصاب امری فراتر از بیان شرایط زمامدار از سوی شارع، نوعی انشاء، جعل سلطانی و فرمان حکومتی است. انتصاب از سوی شارع یکی از طرق انتساب حکومت به خداوند و دینی بودن حکومت است، نه طریق انحصاری آن. انتصاب از سوی شارع با انتخاب از طرف مردم قابل جمع نیست. نصب عام یعنی نصب واجدان شرایط معین از جانب شارع به سمت خاص. این امر به سه صورت ممکن است: نصب همه فقیهان، نصب افضل فقیهان در هر منطقه جغرافیایی و بالاخره نصب افضل مطلق فقیهان در سراسر جهان. چون منصوبان به نصب عام غالباً متعددند و ولایت بر مردم در حوزه عمومی در منطقه و زمان خاص تعدد بر نمی‌دارد، چاره‌ای جز تعیین یک نفر از بین اولیا، منصوب باقی نمی‌ماند. این یک نفر با شش شیوه قابل تعیین است: کشف و تشخیص، قرعه، ولایتعهدی، اسبقیت و تغلب شخصی، انتخابات دموکراتیک و بالاخره تغلب گروهی همراه با انتخابات اضطراری. تعیین کنندگان ولی امر جمعی از فقیهان هستند که خبرگان خوانده می‌شوند. خبرگان را با پنج شیوه می‌توان برگزید. در یکی از این شیوه‌ها بنا بر حکم اولی اعضای مجلس خبرگان مستقیماً توسط ولی امر منصوب می‌شوند یا با یک واسطه توسط منصوبین وی نصب می‌شوند. شرط مهم همسویی و هم‌سلیقگی و سازگاری با ولی امر ملاک اصلی گزینش خبرگان منصوب است. در ششمین قسمت از سلسله مقالات حکومت انتصابی، بخش سوم بحث تحت عنوان زمامداری ولی منصوب و بخش چهارم با عنوان طرق کناره‌گیری ولی منصوب، مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد.

اینکه از جانب منصوبین ولی فقیه با رعایت سلسله مراتب بلاواسطه یا با واسطه گماشته می‌شوند. در شرایط عادی و به حکم اولی تمامی مقامات حکومت انتصابی اعم از مقامات تقنینی، اجرایی، قضایی، نظامی و غیره همگی انتصابی هستند، زیرا مقامات حکومت انتصابی بازوهای ولی منصوب محسوب می‌شوند. (۱)

ولی فقیه برای امور اجرایی از بازوی اجرایی خود یعنی معاون اجرایی استفاده می‌کند، برای امور قانونگذاری و برنامه‌ریزی از بازوی تقنینی یعنی معاون قانونگذاری سود می‌جوید. (۳) برای امور جزایی، کیفری و قضایی از بازوی قضایی خود یعنی معاون قضایی بهره می‌برد. برای امور دفاعی، نظامی، امنیتی بازوی نظامی یعنی معاون نظامی را منصوب می‌نماید. واضح است که هر یک از این معاونان جهت انجام وظایف محوله شورایی انتصابی تشکیل می‌دهند. این شوراهای انتصابی یا مستقیماً توسط ولی فقیه منصوب می‌شوند یا اینکه با اذن وی توسط معاونان منصوب ایشان مشغول به کار می‌شوند. در حکومت انتصابی، شورای انتصابی اجرایی وظایف هیئت وزیران یا کابینه را به عهده دارد.

آشنایی بیشتر با ابعاد حکومت انتصابی لازم باشد، ولو قائلان به این نظریه خطیر به هر دلیلی به طرح این مسائل نپرداخته باشند.

**۱- نحوه تعیین مقامات در حکومت انتصابی**

برای اداره هر جامعه‌ای وجود مقامات متعددی از قبیل مقامات اجرایی، قضایی، تقنینی و نظامی لازم است. آنچه مهم است چگونگی تعیین این مقامات، نحوه ارتباط آنها با یکدیگر و میزان استقلال و وسعت عمل ایشان است. در حکومت انتصابی نیز مانند همه حکومت‌ها تعدد مقامات به رسمیت شناخته شده است. با توجه به مبنای مشروعیت این نظریه تدبیر حوزه عمومی از جانب شارع به عهده ولی منصوب نهاده شده است. لذا هرگونه تصرف و دخالتی در این حوزه تنها با اذن قبلی یا اجازه بعدی ولی امر مشروع خواهد بود. بنابراین واضح است که مقامات حکومت انتصابی از هیچ استقلالی نسبت به ولی امر برخوردار نیستند، بلکه تنها با نصب یا اذن ولی امر متصدی خدمات عمومی می‌شوند. یعنی مقامات حکومت انتصابی یا مستقیماً از سوی ولی فقیه منصوب می‌شوند یا

بخش سوم: زمامداری انتصابی

در بخش اول مبادی تصویری انتصاب مورد بحث قرار گرفت. در بخش دوم به طرق تعیین ولی منصوب پرداختیم. اکنون نوبت بحث درباره زمامداری ولی منصوب فرا رسیده است. علیرغم اهمیت فراوان این مبحث، قائلان به حکومت انتصابی کمتر به آن پرداخته‌اند و یا حتی بعضی از آنها اصولاً در این باره سخن نگفته‌اند. راز این کم‌عنایتی چندان مخفی نیست، چرا که بنا بر این نظریه، ولی منصوب در زمامداری اختیارات مطلقه دارد و با توجه به مراتب علمی و تقوایی وی تعیین هیچ ضابطه‌ای برای وی لازم نیست. او مصلحت دین، جامعه و مردم را بهتر از همگان می‌داند و هرچه را صلاح بداند عمل خواهد کرد. بنابراین لزومی ندارد از روش‌ها، ضوابط و قواعد زمامداری و حکمرانی ولی فقیه بحث کنیم.

با این همه تنها از زاویه انتصاب (و نه از زاویه ولایت یا اطلاق آن) چند مسئله قابل طرح است. یکی نحوه تعیین مقامات در حکومت انتصابی، دوم آیا نظارت بشری بر ولی منصوب مجاز یا ضروری است؟ سوم مسئله ملیت مقامات انتصابی. به نظر می‌رسد پاسخگویی به این سه سؤال برای

**قائلان به اکتفا به نظارت در بقای شرایط سلامت حاکمیت را تنها در گرو رعایت برخی صفات و فضایل شخصی در زمامدار می‌دانند و پاسخ به سؤال سنتی چه کسی باید حکومت کند را وافی به مقصود می‌دانند حال آنکه بنا بر لزوم نظارت بر عملکرد فضایل شخصی مدیران هرگز سلامت و حاکمیت صحت مدیریت را تضمین نمی‌کند آنچه مهم است ارزیابی عملکرد و برونداد مجموعه مدیریتی است**

شورای انتصابی قانونگذاری با مدیریت معاون قانونگذاری، معادل مجلس شورایی کنگره در حکومت های دموکراتیک و انتخابی است. شورای انتصابی قضایی با مدیریت معاون قضایی تمشیت امور جزایی، کیفری و قضایی را به عهده می گیرد. شورای انتصابی نظامی با مدیریت معاون نظامی ساماندهی امور نظامی، دفاعی، انتظامی و امنیتی را انجام می دهد. شورای انتصابی فرهنگ با مدیریت معاون فرهنگی هدایت امور فرهنگی و هنری جامعه از قبیل رادیو تلویزیون، روزنامه، سینما، کتاب و... را انجام می دهد.

خط مشی معاونان مختلف ولی فقیه، تعداد و وظایف شوراهای مختلف انتصابی توسط دفتر ولی امر تدوین و به ایشان ابلاغ می شود. تمامی سمت ها و کلیه مقامات در حکومت انتصابی به طور موقت منصوب می شوند. یعنی در حکم نصب ایشان مدت زمان انجام وظیفه مأمور منصوب مشخص شده است. البته بقای مأمور منصوب در سمت تعیین شدن حتی در زمان تعیین شده منوط به کسب رضایت خاطر ولایت امر یا منصوبین مافوق است. لذا اگر فردی مثلا به مدت چهار سال به سمت عضویت شورای قانونگذاری (معادل وکیل مجلس شورا در حکومت های انتخابی) منصوب شود و در این فاصله از خط مشی تعیین شده برای وی تخلفی کند، بلافاصله بر حسب مورد یا عزل می شود یا به وی دستور داده می شود که محترمانه استعفا خود را تقدیم نماید. ولی فقیه در پایان هر دوره که خود تعیین کرده مجاز است مأموریت منصوبان خود را تمدید نماید. تمدید زمان انتصاب دلالت بر حسن انجام وظیفه مأمور منصوب می کند.

کلیه مقامات حکومت انتصابی در مقابل ولی امر مسئول هستند، یعنی ولی فقیه شرعا حق دارد از ایشان سؤال کند و آنها موظف به پاسخگویی هستند. مقامات حکومت انتصابی شرعا مکلفند منویات ولی امر را مو به مو رعایت نمایند و تحت نظارت استصوابی ایشان عمل کنند. آیین نامه نحوه ارتباط، وسعت حوزه مأموریت، چگونگی انجام وظایف و هماهنگی بین مقامات مختلف حکومت انتصابی توسط مقام رفیع ولایت امر ترسیم شده به ایشان ابلاغ می شود. این آیین نامه

تنظیمی ولی فقیه معادل قانون اساسی در حکومت های انتخابی است. اصولا آرای ولی فقیه در حکم قانون است. (۳)

واضح است که این آرا که از سوی مقام ولایت شرف صدور یافته است، لازم نیست همگی کتبی یا علنی باشد. اگر ولی امر صلاح بداند بر حسب مورد می تواند آرای شفاهی یا غیرعلنی نیز صادر نماید که همه آنها قانون محسوب می شوند و توسط مردم و مقامات منصوب لازم الاجرا خواهند بود. البته قوانین مرتبط با امور علنی غالبا کتبی خواهد بود.

اگر مقامات حکومت انتصابی در موردی اختلاف پیدا کردند، در سطح معاونان ولی فقیه توسط خود ولی فقیه و در سطوح پایین تر توسط معاون مربوطه یا مأمور ویژه منصوب حسب مورد رفع اختلاف خواهد شد. لذا در حکومت انتصابی که حکومتی از بالا به پایین و تنزیلی است، مشکلی باقی نمی ماند که با سرپنجه تدبیر ولی امر قابل رفع نباشد.

برخی حوزه ها به واسطه اهمیت یا مصلحت، علاوه بر متولی، نماینده ای نیز به عنوان ناظر از سوی ولی امر یا منصوبان وی منصوب می شود تا بر حسب مورد با نظارت استطلاعی یا نظارت استصوابی انجام وظیفه نماید. نحوه هماهنگی متولی منصوب با ناظر منصوب به دقت از سوی دفتر ولی امر تعیین می شود.

در شرایط عادی چه بسا ولی فقیه به برخی افراد اذن تصرف در برخی از حوزه ها را اعطا کند یا اینکه تصرفات و دخالت های قبلی انجام شده از سوی بعضی مردم را اجازه دهد. بی شک اینگونه اذن و اجازه ها نیز مطابق مصلحت صادر شده است. اما گاهی اذن و اجازه و حتی انتصاب در شرایط غیرعادی صادر می شود و صدور آن چندان با رضایت و رغبت ولی امر نیز همراه نیست، بلکه عملا بر وی تحمیل شده است. به عنوان مثال اگر عالمی در منطقه ای صاحب نفوذ است، به نحوی که انتصاب فرد دیگری از سوی مردم با ادبار و مقاومت همراه می شود، ولی امر به وی اذن می دهد و او نماینده مآذون ولی امر خواهد بود.

اگر جامعه به گونه ای است که ضوابط حکومت انتصابی را برنمی تابد و تمایل به حکومت انتخابی دارد و خواهان تعیین مقامات عالیه جامعه از طریق انتخابات عمومی است، یعنی

به جای معاون اجرایی، رئیس جمهور می خواهد و به جای عضو شورای انتصابی قانونگذاری، وکیل مجلس شورا می طلبد و به جای اوامر و احکام ولی فقیه و بخشنامه ابلاغی از سوی دفتر ولی امر، قانون اساسی مصوب ملت طلب می کند. در این صورت در شرایط اضطراری و به حکم ثانوی یا بنا بر مصلحت موقت، حکومت انتصابی به مقامات منتخب مردم با تمهیداتی تن می دهد، این تمهیدات عبارتند از:

اولا نهادی انتصابی را مأمور به بررسی شرایط داوطلبان و نظارت بر انتخابات می کند تا آنها را که مناسب نمی داند پیشاپیش رد صلاحیت کند. یا در مواردی که نتیجه مطلوب نبوده انتخابات ابطال شود. ثانیا: مقام منتخب مردم زمانی مشروعیت خواهد داشت که به تنفیذ ولی فقیه برسد، اگر شرایط اقتضا می کرد ولی فقیه می تواند از لوازم اهرم تنفیذ استفاده کند یا با پیش بینی نهادهای انتصابی (از قبیل شورای نگهبان منصوب ولی امر) هیچ قانونی بدون تأیید ولی فقیه تصویب نخواهد شد. ثالثا: قلمرو اختیارات اینگونه مقامات انتخابی با

پیش بینی نهادهای موازی یا متداخل انتصابی به شدت محدود می شود. به گونه ای که مقامات انتخابی تنها در حوزه ای محدود و عملا غیرمؤثر امکان عرض اندام خواهند یافت. به هر حال مقام منتخب مردم در حکومت انتصابی تنها در شرایط اضطراری و به حکم ثانوی و از باب اکل میته و به واسطه تحمیل شرایط آن هم با محدودیت های فوق ممکن است. هر زمان که ولی فقیه مصلحت نداند که یکی از منتخبان مردم ادامه کار دهد، ولو زمان قانونی انجام وظیفه وی به سر نیامده باشد، می تواند او را برکنار سازد. ضمنا مشروعیت خدمتگزاری منتخبان مردم در حکومت انتصابی به یکی از دو امر است: یکی تنفیذ ولی امر، دیگری نظارت استصوابی ولی فقیه یا منصوبان ولی فقیه بر وی.

## ۲- مسئله نظارت بر ولی منصوب

مسئله نظارت بر ولی منصوب فرع بر مسئله مهمتری است: آیا ولی منصوب مقام مسئول محسوب می شود؟ چرا که نظارت یکی از لوازم مقام مسئول بودن است. لذا قبل از بحث درباره مسئله نظارت بر ولی منصوب، از باب مقدمه به بحث درباره مقام مسئول بودن ولی منصوب می پردا

**اصحاب حکومت انتخابی بر این باورند که مقامات مادام العمر همانند آب راکد می گندند و به مرداب تبدیل می شوند موقت بودن دوران زمامداری از تمرکز قدرت در یک نقطه و استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می کند و باعث شادابی نشاط و بهداشت قدرت سیاسی می شود**



**در حکومت انتصابی ولی فقیه مقام مسئول شمرده نمی شود هر چند همه مقامات در برابر وی مسئولند خلیفه خداوند تنها در برابر خداوند مسئول است و کفی به حاسبی و هیچ نهاد بشری دارای حق سؤال از عملکرد ولی فقیه در این حکومت پیش بینی نشده است**

### آیا ولی فقیه مقام مسئول است؟

مقام مسئول مقامی است که می‌توان از او سؤال کرد و او موظف به پاسخگویی است. چه کسی یا کسانی حق سؤال و پرسش دارند؟ از چه می‌پرسند؟ و اگر پاسخ را نادرست یا ناکافی یافتند چه پیامدهایی دارد؟ به سؤال اول می‌توان سه گونه پاسخ داد. یکی مسئولیت در برابر خداوند یا ملائک خاصی از مأموران الهی در سرای دیگر یعنی آخرت. اگرچه دینداران و خداپرستان همه آدمیان را در برابر خداوند مسئول می‌دانند (۴) و بیشک زمامداران نیز نه تنها از این قاعده مستثنی نیستند، بلکه مسئولیتی مضاعف دارند و از حقوق عمومی به دقت از ایشان حسابرسی خواهد شد، اما مراد از مقام مسئول در علم سیاست این نیست، یعنی از مقام مسئول مسئولیت اخروی و فرانسائی یا حتی مسئولیت وجدانی اراده نمی‌شود.

دوم: مسئولیت در برابر مردم. هر یک از آحاد مردم می‌تواند از زمامدار سؤال کند و او موظف به پاسخگویی است. تعالیم دینی از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و نیز فریضه نصیحت به ائمه مسلمین از لوازم این حق عمومی است. بنابراین زمامدار در برابر مردم مسئول است. اگرچه این پاسخ به یک معنا صحیح و حتی در جوامع بسیط و غیرپیچیده نیز مفید و کارآمد بوده، اما پیچیدگی روابط اجتماعی و سیاسی در جوامع امروزی مسئولیت در برابر مردم و امر به معروف و نهی از منکر و فریضه نصیحت به ائمه مسلمین را نهادینه کرده، به این معنا که زمامدار در برابر یک نهاد قانونی که اعضای آن نماینده مردم اند مسئول است. مراد از مقام مسئول در عرف علوم سیاسی همین معنای اخیر است، یعنی مسئولیت در برابر یک نهاد بشری منتخب مردم و مستقل از مسئول عنه در همین دنیا. نهاد ناظر در مواردی که لازم بداند زمامدار را استیضاح می‌کند و به نمایندگی از موکلان یعنی مردم او را عزل می‌نماید. در حکومت‌های انتخابی رئیس‌جمهور در مقابل پارلمان و مجلس شورا به همین معنا مسئول است.

سوم: مسئولیت در برابر یک قشر، طبقه یا گروه خاص. در حکومت‌های آریستوکراتیک (اشرافی سالاری)

البته این در آغاز امر است، اما آنچنانکه گذشت به تدریج که مواضع قدرت به سیطره ولی فقیه درمی‌آید، آنان آرام آرام استقلال خود را در برابر ولی فقیه شد (خبرگان منصوب). آری اگر شرایط اجتماعی به گونه‌ای باشد که جامعه تمرکز قدرت را ملازم فساد بداند و نظارت نهادینه دنیوی را بر قدرت سیاسی شرط سلامت حاکمیت تلقی کند، در این صورت به حکم ثانوی و در شرایط اضطراری و در ظاهر، همان فقیهان طالب قدرت که به تدریج به خبرگان منصوب بدل شده‌اند، به عنوان نهاد دارای حق سؤال و ولی فقیه به عنوان مقام مسئول معرفی خواهند شد. بدیهی است که با توجه به عدم استقلال این نهاد نسبت به ولی فقیه، هرگز سئوالی واقعی پرسیده نمی‌شود و عنوان مقام مسئول تنها عنوانی تشریفاتی برای دفع تهمت استبداد خواهد بود.

به هر حال در حکومت انتصابی، ولی فقیه مقام مسئول شمرده نمی‌شود؛ هر چند همه مقامات در برابر وی مسئولند. خلیفه خداوند تنها در برابر خداوند مسئول است و کفایت به حسابا و هیچ نهاد بشری دارای حق سؤال از عملکرد ولی فقیه در این حکومت پیش بینی نشده است.

### اقسام نظارت در فقه

اکنون پس از این بحث مقدماتی، به بررسی مسئله نظارت بر ولی منصوب می‌پردازیم. سؤال اصلی این قسمت از بحث این است: آیا در حکومت انتصابی نهاد مشخصی امر نظارت بر ولی فقیه را برعهده دارد یا اینکه این مقام رفیع نیازی به نظارت نهادینه بشری ندارد؟ قبل از پاسخ به این سؤال مهم مراد از نظارت را باید تعیین کرد.

در فقه دو تقسیم‌بندی از نظارت به چشم می‌خورد. یکی تقسیم نظارت از حیث ناظر. ناظر یا شرعی است یا جعلی و وضعی. (۵) ناظر شرعی ناظری است که از سوی شارع نصب شده است. متصدی امور حسبه در فقدان ولی شرعی معین، یعنی فقهای عادل از این قبیل است که با دو اصطلاح ناظر فی امور المسلمین یا الناظر فی مصالح المسلمین از آنان یاد می‌شود و در بحث وصیت فراوان مورد استعمال قرار گرفته است. (۶) چنین نظارتی عبارت اخروی ولایت یا جواز تصرف

زمامدار نماینده یک طبقه، قشر یا گروه خاص از قبیل سادات، زمین‌داران، روحانیون، فلاسفه و فقیهان است، و لا محاله در برابر ایشان مسئول است، و می‌باید نظر ایشان را تأمین کند. زمامدار همچنانکه توسط این طبقه نصب می‌شود، در زمان مقتضی از جانب همین طبقه نیز عزل می‌شود. این طبقه یا قشر خاص اگرچه یک نهاد معین قانونی محسوب نمی‌شود، اما گونه‌ای از «مقام مسئول» را سامان می‌دهد.

اکنون پرسیدنی است آیا ولی منصوب در حکومت انتصابی مقام مسئول شمرده می‌شود؟ به شکل دقیق‌تر آیا ولی منصوب در برابر یک نهاد منتخب مردمی و مستقل از وی یا در برابر قشر فقیهان (مثلاً مجلس خبرگان) مسئول است؟ (مسئولیت اخروی در برابر خداوند و مسئولیت دنیوی غیرنهادینه در برابر آحاد مردم به دلایلی که گذشت تخصصاً از بحث بیرون است). واضح است که ولی منصوب را نمی‌توان در برابر نهادی دمکراتیک متشکل از نمایندگان منتخب مردم مسئول دانست. چنین مسئولیتی نافی ضوابط حکومت انتصابی است. چرا که در چنین حکومتی مردم مولی علیهم هستند و ولی شرعی متکفل سامان و تدبیر حوزه عمومی است. به رسمیت شناختن حق سؤال برای یک نهاد منتخب و دمکراتیک با لوازم حقوقی آن، به معنای نفی ولایت شرعی و نصب عام الهی است. بنابراین ولی منصوب مقام مسئول در برابر نهاد دمکراتیک محسوب نمی‌شود.

اما مسئولیت در برابر همه فقیهان یا برخی از فقیهان (مثلاً مجلس خبرگان) بستگی به نحوه تعیین خبرگان و نحوه تعیین ولی منصوب دارد. اگر ولی منصوب از طریق کشف یا قرعه یا ولایتعهدی یا تغلب شخصی تعیین شود، مسئولیتی در برابر فقیهان ندارد. هر چند اگر دیگر فقیهان دارای وزن اجتماعی باشند، زمامدار نمی‌تواند عملاً سؤال و رای آنان را نادیده بگیرد، اما تن دادن به اقتدار اجتماعی غیر از مسئولیت حقوقی در برابر یک نهاد قانونی است. اما اگر زمامدار از طریق تغلب گروهی همراه با انتخابات اضطراری به قدرت رسیده باشد، قاعدتاً در برابر گروهی از فقیهان که وی را به مقام ولایت رسانیده اند می‌باید پاسخگو باشد.

است. ناظر جعلی (وضعی) ناظری است که از سوی مالک، ذی حق، متولی شرعی یا اولیاء ذی حق منصوب می شود. ناظر جعلی مختص به بحث وقف است. واقف علاوه بر نصب متولی می تواند بر حسن اداره وقف ناظر نصب نماید. (۷) نظارت به این معنا مقابل ولایت است.

دیگری تقسیم نظارت به استطلاعی و استصوابی. نظارت ناظر جعلی دو گونه می تواند باشد. در نظارت استطلاعی متولی تصرفات خود را در وقف به اطلاع ناظر می رساند، اما تصویب ناظر لازم نیست. واضح است که لزوم اطلاع به ناظر در مواردی است که وی درخواست کند. به هر حال هیچ تصرفی نباید از دید ناظر مخفی بماند. اما در نظارت استصوابی، تصرفات متولی در وقف تنها پس از تصویب ناظر جایز است. (۸)

#### نظارت بر ولی فقیه

اکنون پرسیدنی است که آیا در فقه فرد یا افراد مشخصی جهت نظارت بر ولی فقیه از سوی شارع نصب شده اند تا آنها را ناظر شرعی بدانیم یا اینکه در حوزه ولایت بر مردم در حوزه عمومی آیا ذی حقی به رسمیت شناخته شده تا حق نصب ناظر جعلی بر ولی فقیه داشته باشد؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، نظارت این ناظران بر ولی فقیه استصوابی است یا استطلاعی؟ در پاسخ به این سؤال های مهم می توان گفت:

اولاً: هیچ فرد یا نهادی از سوی شارع جهت نظارت بر ولی فقیه نصب نشده است، بنابراین ناظر شرعی بر ولی فقیه منتفی است.

ثانیاً: با توجه به ضوابط ولایت شرعی و مبانی حکومت انتصابی، مردم در حوزه عمومی ذی حق محسوب نمی شوند تا مجاز باشند ناظر جعلی بر متولی حوزه عمومی نصب نمایند. از این دیدگاه سامان حوزه عمومی از سوی شارع به عنوان وظیفه شرعی به فقها سپرده شده و ایشان به ولایت بر امت منصوب شده اند و مردم به مثابه مولی علیهم در حوزه عمومی رشید شمرده نمی شوند تا چه برسد به اینکه ذی حق باشند یا مجاز به نصب ناظر بر ولی فقیه باشند. بر این اساس ولی فقیه مصلحت مردم را بهتر از خود ایشان تشخیص می دهد و تنها وظیفه مردم اطاعت و نصرت ولی فقیه است. به

هر حال از سویی مردم در حوزه عمومی ذی حق نیستند و از سوی دیگر حق گماشتن ناظر جعلی بر ولی فقیه را ندارند. بنابراین ناظر جعلی بر ولی فقیه نیز منتفی است.

ثالثاً: با منتفی شدن هر دو نوع نظارت، بدیهی است نظارت استصوابی یا استطلاعی نیز سالبه به انتفاء موضوع است. یعنی در فقه هیچ نظارت استصوابی یا استطلاعی بر ولی فقیه پیش بینی نشده است. پس ولی فقیه نه لازم است عملکرد خود را به اطلاع فرد یا افرادی برساند و نه لازم است پس از تصویب فرد یا افرادی به تدبیر در حوزه عمومی اقدام کند.

بنابراین براساس مبانی حکومت انتصابی و ضوابط ولایت موجه است که بشنویم: «چگونه ولایت مطلقه فقیه و نایب امام زمان (عج) محتاج نظارت است؟» (۹) یا اینکه «اگر خبرگان حق نظارت بر رهبری را داشته باشند، می شوند رهبر مخفی پشت صحنه، آن هم افرادی که خودشان طرف شبهه اند، این یعنی قدرت اصلی در دست آنها. در هیچ یک از مسئولین ناظر نیست، در رهبر که امکان لغزشش کمتر است به طریق اولی، اصلاً نظارت دون شأن رهبری است.» (۱۰)

ملکه قدسیه اجتهاد و عدالت، ولایت انتصابی فقیه را از هر نظارتی بی نیاز می کند. آنها که از فقاهت و عدالت بی بهره اند نیازمند ناظرند تا منحرف نشوند. اما فقیه عادل را چه به نظارت؟ به ویژه الطاف خفیه حضرت صاحب الامر (عج) ولی فقیه را از هر نظارت نهادینه بشری بی نیاز می سازد. لذا بنا بر مبانی حکومت انتصابی ولی منصوب نیازمند نظارت بر عملکرد نیست.

#### اکتفا به نظارت بر بقای شرایط

در اینجا سئوالی پیش می آید. بر فرض که فقیه واجد شرایطی ولایت مردم را به عهده بگیرد، چه تضمینی است که این شرایط در طول زمان ثابت باقی بماند و دستخوش تغییر و تحول نشود؟ بیشک بر فرض چنین تغییری زمامدار از سویی صلاحیت ادامه ولایت را ندارد و از سوی دیگر در بعضی موارد خود نیز اقرار به فقدان صلاحیت نخواهد کرد. بنابراین چاره ای جز پیش بینی یک نهاد نظارتی باقی نمی ماند. قائلان به روش کشف و تشخیص در تعیین ولی منصوب بر

این باورند که خبرگان کاشف وظیفه کشف از نصب الهی و کشف از عزل الهی را برعهده دارند. (۱۱) انجام این وظیفه شرعی مقدمه ای لازم دارد که همانا نظارت بر ولی فقیه است، مراد از این نظارت، نظارت بر بقای شرایط است و از مقدمات کشف محسوب می شود. به نحوی که تکلیف کشف از عزل الهی بدون اینگونه نظارت محقق نمی شود.

مراد از نظارت بر بقای شرایط این است که نهاد ناظر (خبرگان کاشف) هم و غم خود را مصروف بررسی بقای شرایط ولی فقیه می کند. البته اصل در بقای شرایط است، اما اگر اماره، قرینه یا نشانه ای دال بر تغییر یکی از شرایط ولی فقیه مشاهده کرد، مورد را با ولی فقیه در میان می گذارد. اگر با توضیحات ولی فقیه رفع اشکال شد، کشف از بقای شرایط می شود. اما اگر توضیحات ولی فقیه قانع کننده تشخیص داده نشد، راه برای کشف از عزل وی فراهم می شود.

لازم به توضیح است که نظارت بر بقای شرایط مرتبه نازله نظارت بر عملکرد است، چرا که در نظارت بر عملکرد، نهاد ناظر تمامی اعمال زمامدار را در حوزه عمومی زیر نظر دارد و هر تصمیم وی را که خلاف عدالت، منافی دین یا متضاد با مصالح عامه تشخیص داد یا نسبت به محورهای سه گانه مشکوک یا مبهم دانست، حق سؤال از زمامدار دارد و زمامدار موظف به پاسخگویی است. چه بسا شرایط زمامدار به لحاظ فردی باقی باشد یعنی مجتهد باشد، مرتکب کبیره و مصر بر صغیره نباشد و فی حد نفسه فردی مدبر و مدبر باشد، اما حاصل عمل وی و سیستم تحت مدیریت وی و در مجموع زمامداری وی غیر عادلانه و غیر مدبرانه باشد و اهداف متعالی دین را تأمین نکند، عدالت تنها مانع از ارتکاب عمدی معصیت است، اما مانع از خطا و اشتباه نیست. با توجه به اختیارات بسیار وسیع ولایت فقیه در حوزه عمومی یعنی ولایت مطلقه واضح است که هزینه ای که جامعه به واسطه خطای ولایت فقیه متحمل می شود بسیار بالا است. بنابراین اکتفا به بقای شرایط زمامدار مانع از وقوع انحراف و خطا و اشتباه در مدیریت نیست.

در واقع قائلان به اکتفا به نظارت بر بقای شرایط سلامت حاکمیت را تنها در گرو رعایت برخی صفات و

به هر حال  
قائلان به  
حکومت انتصابی  
به ویژه معتقدان  
به طریق  
کشف و تشخیص  
برای تعیین  
ولی منصوب  
نظارت بر عملکرد را  
منافی شان رفیع  
مقام ولایت فقیه  
دانسته  
تنها نظارت بر  
بقای شرایط را  
پذیرفته اند



در شرایط عادی  
و به حکم اولی  
تمامی مقامات  
حکومت انتصابی  
اعم از  
مقامات تقنینی  
اجرایی، قضایی  
نظامی و غیره  
همگی انتصابی  
هستند  
زیرا مقامات  
حکومت انتصابی  
بازوهای  
ولی منصوب  
محسوب می شوند

**اعضای مجلس خبرگان می باید همه تخصص های مرتبط با مدیریت جامعه را دارا باشند تا بتوانند به طور واقعی نظارت کنند اعضایی که تنها در فقهت متخصصند چگونه می توانند ابعاد سیاسی فرهنگی، اقتصادی امنیتی، نظامی و حقوقی مدیریت را مورد ارزیابی قرار دهند تأیید فقیهان تنها در فقه معتبر است**

فضایل شخصی در زمامدار می دانند و پاسخ به سوال سنتی چه کسی باید حکومت کند؟ را وافی به مقصود می دانند. حال آنکه بنا بر لزوم نظارت بر عملکرد فضایل شخصی مدیران هرگز سلامت و حاکمیت صحت مدیریت را تضمین نمی کند. آنچه مهم است ارزیابی عملکرد و برون داد مجموعه مدیریتی است، اگر عملکرد حاکمیت عادلانه و تأمین کننده مصالح عمومی و اهداف متعالی دین نبود، حاکمیت نامشروع می شود و احراز این عدم مشروعیت نیازمند نظارت دقیق بر عملکرد است و هرگز با نظارت بر بقای شرایط تأمین نمی شود. می توان گفت نظارت بر عملکرد لازمه این است که سوال اصلی سیاست را چگونه حکومت کردن بدانیم نه اینکه چه کسی با چه شرایطی حاکم باشد؟

از سوی دیگر نظارت بر بقای شرایط لزوماً از طریق نظارت بر عملکرد حاصل نمی شود، اگر ناظران از هر طریقی که نزد خودشان معتبر باشد به بقای شرایط در ولی فقیه رسیدند، کافی است. ولو از طریق خواب و رویا احراز کنند شرایط وی باقی است یا دو شاهد عادل شهادت دهند که تدبیر معظم له کماکان استمرار دارد یا اینکه شخصاً یقین داشته باشد که ولی فقیه چون گذشته افضل فقیهان عادل مدبر است و این یقین شخصی بر هیچ پایه متین استدلالی قابل عرضه به اهل علم نیز مبتنی نباشد. البته امکان حصول نظارت بر بقای شرایط از طریق نظارت بر عملکرد منتفی نیست.

فرق سوم نظارت بر بقای شرایط با نظارت بر عملکرد این است که نظارت بر عملکرد خود موضوعیت دارد و لزوم آن از یک گونه فلسفه سیاسی برخاسته، اما نظارت بر بقای شرایط تنها از باب مقدمه کشف لازم شده و استقلالی ندارد و زائیده فلسفه سیاسی دیگری است. فلسفه سیاسی که می پندارد اگر زمامدار فقیه، عادل و مدبر باشد، دیگر نیازی به سنجش عملکرد و برون داد مجموعه تحت مدیریت وی نیست، چون از چنین رهبری جز خیر صادر نمی شود. نظارت بر عملکرد برخاسته از درک پیچیدگی های روابط سیاسی است و بر آن است که سلامت مدیریت جامعه راهی جز ارزیابی مستمر عملکرد مدیران و تصمیمات کلان مجموعه

تحت مدیریت ندارد. نظارت بر بقای شرایط مرتبه نازل، ادنی و رقیق نظارت بر عملکرد است و با رعایت مرتبه پایین هرگز نکات مثبت و برکات مرتبه بالا تحصیل نمی شود.

به هر حال قائلان به حکومت انتصابی به ویژه معتقدان به طریق کشف و تشخیص برای تعیین ولی منصوب نظارت بر عملکرد را منافی شان رفیع مقام ولایت فقیه دانسته، تنها نظارت بر بقای شرایط را پذیرفته اند. (۱۲) اما قائلان به دیگر طرق همانند قرعه، ولایتعهدی در این باره کمتر سخن گفته اند. در این طرق با عدم پیش بینی نهادی به نام خبرگان حتی همین نظارت حداقل نیز مبنایی ندارد. اما در دو طریقه اسبقیت و تغلب شخصی و تغلب گروهی همراه با انتخاب اضطراری اصولاً بحث نظارت چه بر بقای شرایط، چه بر عملکرد منتفی است. چرا که زمانی که دست یازیدن به قدرت به تشخیص فردی و با زور مشروع قلمداد می شود، ادامه اش نیز با همین منش و روش مشروع خواهد بود. لذا چنین حاکمیتی نظارت ناپذیر است و تنها با مواجهه با قدرت برتر صحنه قدرت را ترک می کند یا تن به ضوابط عادلانه و عقلایی خواهد داد. خبرگان منصوب که لازمه طریقه تغلب در تعیین ولی منصوب است، هرگز توان نظارت بر ولی امر را نخواهند داشت.

فارغ از مبنای نظری، نظارت بر ولی فقیه در همان طریق کشف و تشخیص به لحاظ عملی در گرو تحقق چند عامل است:

۱- استقلال مجلس خبرگان از ولی فقیه. نهاد ناظر بدون استقلال از مورد منظور امکان نظارت ندارد. بدون چنین استقلالی نظارت واقعی جای خود را به نظارت صوری، ظاهری و تشریفاتی می دهد. لازمه استقلال مجلس خبرگان امکان گزینش اعضای آن به طور مستقل و بدون دخالت ولی فقیه یا منصوبین وی (از قبیل فقهی شورای نگهبان) است. اگر عمل گزینش، احراز شرایط و مانند آن توسط منصوبین ولی فقیه صورت بگیرد، حاصل کار، مجلس خبرگان در سایه و دست نشانده است، نه مستقل و ناظر.

۲- اعضای مجلس خبرگان می باید از منصوبین و منسوبین ولی فقیه نباشند. (۱۳) چرا که منسوبین و منسوبین ولی فقیه حداقل در موضع

تهمت عدم بیطرفی نسبت به ولی فقیه هستند. نظارت نوعی قضاوت و شهادت است و بیطرفی قاضی و شاهد امری مفروغ عنه است. زمانی که قاضی با یکی از اطراف منازعه ارتباط سببی یا نسبی یا رئیس و مرئوسی دارد، طبیعی است که برای رفع هر شک و شبهه ای باید قضاوت را به دیگری بسپارد. تعداد زیاد فقهای منصوب ولی فقیه در مجلس خبرگان بیش از آنکه خدمت به ولایت فقیه باشد تضعیف آن است، زیرا در صورت عدم دقت و بیطرفی در نظارت آنچه بیش از همه آسیب می بیند خود ولایت فقیه است.

۳- اعضای مجلس خبرگان می باید همه تخصص های مرتبط با مدیریت جامعه را دارا باشند تا بتوانند به طور واقعی نظارت کنند. اعضایی که تنها در فقهت متخصصند چگونه می توانند ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی، نظامی و حقوقی مدیریت را مورد ارزیابی قرار دهند. تأیید فقیهان تنها در فقه معتبر است و نظارت کسانی که تخصص لازم در ابعاد مختلف مدیریت سیاسی را فاقدند در حکم عدم نظارت است و اکتفا به لفظ نظارت.

۴- نهاد ناظر می باید ابزار و اطلاعات لازم را برای ایفای وظیفه مهم نظارت در اختیار داشته باشد والا نظارت به امری تشریفاتی بدل خواهد شد. واضح است که اگر نظارت بر نهادهای وابسته به ولی فقیه یا بیت وی منوط به اذن وی باشد (۱۴) به این معنا که هر زمان که وی مصلحت ندانست نظارت منتفی باشد، به معنای نفی نظارت واقعی است.

۵- نهاد نظارتی می باید دارای بودجه مستقل از ولایت فقیه باشد. به نظر می رسد فارغ از مشکلات فراوان نظری، به لحاظ عملی و با دیدی واقعگرایانه حتی نظارت بر بقای شرایط ولی فقیه نیز به سادگی اتفاق نمی افتد. نظارت واقعی احتیاج به ساز و کارهایی دارد که مقدمات لازم آن در حکومت انتصابی مفقود است. (۱۵)

۳- مسئله ملیت مقامات حکومت انتصابی

در حکومت انتصابی مرزهای جغرافیایی فاقد اعتبار است (۱۶) و آدمیان با ملاک های دینی به مسلمان، اهل کتاب و دیگران تقسیم می شوند. مسلمانان نیز به شیعه و سنی و شیعیان

نیز بر اساس اعتقاد به ولایت فقیه و سازگاری با ولی فقیه تقسیم می شوند. هر چند تقسیم اصلی و عملی تقسیم جامعه به معتقد و سازگار با ولی فقیه و عدم آن است. (۱۷)

به هر حال ولی فقیه می باید مسلمان شیعه باشد و ملیت وی به لحاظ نظری هیچ اهمیتی ندارد. لذا اگر فردی به عنوان ولی فقیه زمام امور منطقه ای را به عهده گرفت ولو اهل آن سرزمین نباشد، مطابق مبانی حکومت انتصابی بلاشکال است. (۱۸) زیرا در هیچیک از طرق کشف، قرعه، ولایتعهدی و تغلب شخص یا گروهی ملیت شرط ولی منصوب نیست. آری در حکومت های انتخابی چنین شرطی معتبر است. دیگر مقامات حکومت انتصابی نیز مشروط به ملیت خاصی نیستند و ولی فقیه هر کسی را که صلاح بداند می تواند به عنوان معاون اجرایی یا معاون قضایی یا معاون تقنینی یا معاون نظامی امنیتی نصب نماید. چرا که در شایسته سالاری (آنکه ولی فقیه او را شایسته بداند) یا ارادت سالاری (آنکه ارادت بیشتری به ولی فقیه داشته باشد) اصولاً آنچه ملاک نیست ملیت و وطن است. لذا طبیعی است که مثلاً در یک حکومت انتصابی در عراق، معاون قضایی ایرانی باشد یا در یک حکومت انتصابی در ایران، معاون اجرایی عراقی باشد، یا در یک حکومت انتصابی در افغانستان معاون نظامی اهل حجاز باشد و هكذا. اصولاً حکومت انتصابی مدعی آن است که دین و ضوابط شرعی را به جای وطن و ملیت می نشاند. به ویژه که اصولاً رعایت مناسبات و مصالح قومی و ملی و منطقه ای با سودای ولی امر مسلمین جهان و حکومت واحد جهانی سازگار نیست؛ (۱۹) در حکومت انتصابی رعایت و توجه به مباحث ملی و منطقه ای نوعی ارتجاع و جاهلیت محسوب می شود.

#### بخش چهارم: طرق کناره گیری ولی منصوب

در حکومت انتصابی زمامدار چگونه تعویض می شود و چه روش هایی برای تغییر رأس قدرت سیاسی پیش بینی شده است؟ این روش های کناره گیری با حکومت انتخابی چه تفاوت ها و شباهت هایی دارد؟ بحث جایجایی قدرت در حکومت های انتخابی از اهمیت بسزایی برخوردار است. اما این مسئله

توسط قائلان به حکومت انتصابی مورد عنایت جدی قرار نگرفته است. در مجموع زمامدار به چهار صورت ممکن است از قدرت کناره گیری کند: مرگ، استعفا، عزل و توقیت. در مورد امکان تحقق و چگونگی وقوع هر صورت در حکومت انتصابی می باید بحث کرد.

#### ۱- مرگ ولی منصوب

مرگ طبیعی ترین شیوه پاکسازی حوزه های انسانی از جمله حوزه قدرت سیاسی است. «کل نفس ذائقه الموت ثم اینا ترجعون» (۲۰) همگان طعم مرگ را خواهند چشید و به سوی خداوند باز خواهند گشت. مرگ چه به صورت موت طبیعی و چه به صورت قتل باعث می شود نوبت به ولی امر بعدی می رسد. این شیوه بین حکومت انتصابی و انتخابی مشترک است. هر چند وقوع آن در حکومت های انتصابی بیشتر است، چرا که در حکومت های انتخابی زمامداری موقت است و مادام العمر نیست. لذا غالباً با به سر رسیدن دوره زمامداری، مدیران تعویض می شوند نه با به سر رسیدن عمر. هکذا در حکومت های انتخابی که جایجایی قدرت به طور مستمر در هر مقطع مشخص زمانی صورت می گیرد و همه مردم به طور مسالمت آمیز و برابر قانون در حیات سیاسی مشارکت فعال دارند قتل و ترور کمتر دستاویز تغییر زمامدار می شود. اما در حکومت های انتصابی با توجه به منتفی بودن دو نکته یاد شده (۲۱) مرگ زمامدار چه به طور طبیعی چه غیرطبیعی پررونق ترین شیوه تغییر زمامداری است و شیوه های دیگر نسبت به آن کمتر اتفاق می افتد.

#### ۲- استعفا

استعفا نوعی کناره گیری داوطلبانه است. زمامدار ممکن است به دلایل شخصی از قبیل کبر سن یا ابتلا به بیماری یا خستگی و افسردگی یا به دلایل دیگر از قبیل قبول اینکه در تدبیر جامعه موفق نبوده و چه بسا دیگران بهتر از او اداره کنند یا اینکه به خاطر اعتراض به برخی امور یا به واسطه تقصیر در امری مهم داوطلبانه از قدرت کناره گیری کند. در مقامات عادی استعفا به مقام مافوق تقدیم می شود و پس از پذیرش وی و تعیین جانشین، قدرت عملاً تعویض

می شود. اما در مورد عالی ترین مقام سیاسی جامعه در حکومت های انتخابی، استعفای رئیس جمهوری یا نخست وزیر به مجلس یا مقام عالی نمادین فاقد قدرت سیاسی (مانند شاه یا رئیس جمهور نمادین) تقدیم می شود.

اما در حکومت انتصابی استعفای ولی منصوب با چند سؤال مواجه است:

اول: امکان استعفا، دوم: استعفا به چه کسی تقدیم شود و چه کسی آن را قبول یارد نماید؟

اما امکان استعفا. ولایت بر مردم نوعی تکلیف شرعی است که اگر واجد شرایط منحصر به فرد باشد پذیرش وظیفه و معرفی وی و وجوب عین تعیینی و اگر واجدان شرایط متعدد باشند وجوب کفایی تخییری خواهد داشت. (۲۲) به هر حال پس از تصدی ولایت در هر دو حالت رها کردن شانه از زیر بار تکلیف شرعی بدون عذر شرعی حرام است، لذا اگر به تشخیص خود وی عذر شرعی دارد، می تواند استعفا کند و استعفای او در واقع حاکی از انزعال قبلی وی توسط شارع است. اما اگر معاذیر وی به تشخیص خودش و جهات شرعی ندارد و تنها خستگی و دلزدگی از انجام وظیفه است، شرعاً مجاز به استعفا نمی باشد. بدیهی است که ضابط مشروع بودن یا نبودن استعفا تشخیص شخصی خود ولی منصوب است.

اما اینکه استعفا به چه کسی تقدیم شود در طریقه کشف، استعفا به کاشفان از نصب و عزل الهی یعنی مجلس خبرگان تقدیم می شود و پس از توضیحات ولی فقیه آنان نسبت به قبول یا رد استعفا اقدام می کنند. اما در طریق قرعه، ولایتعهدی و تغلب شخصی، نهادی پیش بینی نشده است که ولی امر منصوب استعفای خود را به ایشان تقدیم کند. در طریق تغلب گروهی همراه با انتخابات اضطراری نیز استعفا به گروه فقیهان طالب قدرت تقدیم می شود. صورت استعفا در حکومت انتصابی بسیار نادرالوقوع است و فقیهان ترجیح می دهند تا آخرین لحظه حیات در ایفای تکلیف شرعی ولایت بر مردم جهت تحصیل ثواب اخروی کوشش نمایند.

#### ۳- عزل

عزل یعنی برکناری و به زیر کشیدن از قدرت. عزل نیاز به عازل

### صورت استعفا در حکومت انتصابی بسیار نادرالوقوع است و فقیهان ترجیح می دهند تا آخرین لحظه حیات در ایفای تکلیف شرعی ولایت بر مردم جهت تحصیل ثواب اخروی کوشش نمایند



دیگر مقامات حکومت انتصابی نیز مشروط به ملیت خاصی نیستند و ولی فقیه هر کسی را که صلاح بداند می تواند به عنوان معاون اجرایی یا معاون قضایی یا معاون تقنینی یا معاون نظامی امنیتی نصب نماید چرا که در شایسته سالاری یا ارادت سالاری اصولاً آنچه ملاک نیست ملیت و وطن است

## اگر فردی به عنوان ولی فقیه زمام امور منطقه‌ای را به عهده گرفت ولو اهل آن سرزمین نباشند مطابق مبانی حکومت انتصابی بلااشکال است



**کلیه مقامات  
حکومت انتصابی  
در مقابل ولی امر  
مسئول هستند  
یعنی ولی فقیه  
شرعا حق دارد  
از ایشان سؤال کند  
و آنها موظف به  
پاسخگویی هستند  
مقامات  
حکومت انتصابی  
شرعا مکلفند  
منویات ولی امر را  
مو به مو  
رعایت نمایند  
و تحت نظارت  
استصوابی ایشان  
عمل کنند**

عزل کننده) دارد. عزل زمامدار به دو گونه می‌تواند رخ دهد: اول به طور مسالمت آمیز توسط یک نهاد مقتدر مافوق، زمامدار عزل می‌شود. دوم: با فشار و زور از قدرت برکنار شود. نوع دوم عزل چندگونه می‌تواند رخ دهد:

یک: انقلاب، شورش، قیام یا جنبش عمومی مردم. در صورتی که ولی فقیه به واسطه سوء تدبیر و ظلم نتوانسته باشد رضایت عمومی را جلب کند و همه راهکارهای مسالمت آمیز را برای تغییر مدیریت سیاسی مسدود کرده باشد، انفجار اجتماعی به صورت انقلاب، قیام و شورش رخ می‌دهد و مردم ولی فقیه را از قدرت به زیر می‌کشند و نظم سیاسی مطلوب خود را در جامعه اعمال خواهند کرد. حرکت‌های اجتماعی منطبق خاص خود را دارد و بیشک مطیع تلقی خاص ولی فقیه از دین و شرع نخواهد بود. دو: کودتای نظامی. عزل ولی فقیه از قدرت ممکن است توسط تمام یا بخشی از نیروهای مسلح صورت بگیرد. کودتای نظامی نیازی به پشتوانه مردمی ندارد و از منطق تغلب پیروی می‌کند. همان منطقی که در صورت به جریان افتادن به تلقی خاص دینی ولی فقیه واقعی نخواهد نهاد. کودتاچیان نظامی ممکن است خود قدرت را به دست گیرند یا قدرت را به فقیه دیگری بسپارند. تغلب شخصی با چنین روشی به قدرت می‌رسد و از قدرت کنار می‌رود.

اما عزل قانونی و مسالمت آمیز یعنی فرمان برکناری از سوی یک نهاد مافوق متناسب با دو روش در تعیین ولی امر منصوب است، یکی طریق کشف و تشخیص و دیگری طریق تغلب گروهی همراه با انتخاب اضطراری.

### کشف از عزل الهی

کسانی که در چگونگی تعیین ولی امر منصوب طریق کشف و تشخیص را پیش گرفته‌اند و خبرگان را ناصب ولی امر نمی‌دانند، بلکه معتقدند آنها تنها مصداق منصوب را کشف می‌کنند و ولی منصوب را تشخیص می‌دهند، در اینجا نیز برآنند که خبرگان ولی امر را عزل نمی‌کنند، بلکه با تشخیص فقدان شرایط لازم ولایت کشف می‌کنند که اوقیلا توسط مشارع منعزل شده است. لذا نتیجه کشف خود را به عنوان شاهد و بنیه

شرعی یا کارشناس و خبره فقهی به مردم ابلاغ می‌کنند تا مردم مطلع شوند بیعت با وی به واسطه از دست دادن شرایط نقض شده و دیگر آنان ملزم به اطاعت و پیروی از او نیستند.

بنابراین در دیدگاه کشف ناصب و عازل خداوند است و خبرگان تنها کاشفان از عزل و نصب الهی هستند و خود در نصب و عزل دخالتی ندارند. لذا همچنانکه نصب ولی امر توسط شارع و از بالا صورت می‌گیرد، عزل او نیز توسط شارع و از بالا انجام می‌گیرد و دست بشری از نصب و عزل ولی امر کوتاه است. نصب و عزل ولی امر کاری الهی است.

توضیح آنکه خبرگان کاشف در چهار حالت برکناری رهبری را تشخیص می‌دهند:

اول: ناتوانی از انجام وظایف شرعی زعامت. این امر در سه صورت اتفاق می‌افتد:

۱- کبر سن، به نحوی که با از دست دادن قوای جسمی عملا نتواند متصدی ولایت بر امت باشد.

۲- ابتلا به بیماری لاعلاج مانع از انجام وظایف.

۳- موانع قسری از قبیل اسیر شدن در جنگ یا برپا شدن طولانی مدت دوم: از دست دادن یکی از شرایط ولایت امر، این امر نیز در فقدان سه شرط اصلی ولایت فقیه اتفاق می‌افتد:

۱- از دست دادن صلاحیت علمی افتاء به واسطه از دست دادن مشاعر و حافظه

۲- از دست دادن عدالت و تقوا به واسطه ارتکاب معصیت به ویژه ظلم در حق مردم

۳- سوء تدبیر و ضعف مدیریت و ناتوانی در اداره صحیح امور جامعه. با توجه به ولایت مطلقه فقیه و با اتکا به قاعده تناسب مسئولیت با اختیارات، مسئولیت ولی فقیه همانند اختیارات وی در جامعه مطلقه خواهد بود. (هر

چند ولی فقیه در حکومت انتصابی به عنوان مقام مسئول به رسمیت شناخته نمی‌شود.) بر این اساس نارسایی‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، امنیتی و نظامی (یعنی در همه حوزه‌هایی که ولی فقیه اختیارات مطلقه دارد) دلالت بر سوء تدبیر و بی‌کفایتی سیاسی وی دارد. طبیعی‌ترین شرط زمامداری تدبیر و مدیریت است و بالاترین ضعف وی بی‌کفایتی و سوء مدیریت.

سوم: به عرصه رسیدن فرد یا افراد با صلاحیت تر از وی. می‌دانیم که بنا بر برخی نظریات در هر زمان افضل فقیهان از سوی شارع به ولایت بر امت منصوب شده است. اگر در هر مقطعی خبرگان دریافته‌اند که فردی یا افرادی از ولی فقیه فعلی در همه یا برخی از شرایط فقاقت یا عدالت یا تدبیر افضل است کشف می‌کنند که به مجرد تحقق این افضلیت مفضول عزل شده و افضل نصب شده است. پس یافتن فقیه افضل کاشف از عزل ولی فقیه مفضول است.

چهارم: معلوم شود که از آغاز ولی فقیه واجد بعضی شرایط لازم ولایت امر نبوده است و خبرگان در تشخیص مصداق و کشف ولی منصوب خطا کرده‌اند. به مجردی که به خطای خود پی بردند کشف می‌شود که ولی فقیه اصولا نصب نشده تا عزل شود، یعنی از لحظه درک اشتباه ولی فقیه معزول است. این مورد در دو صورت ممکن است اتفاق بیفتد:

۱- ولی فقیه از آغاز فاقد شرایط لازم بوده و در کشف وی خطا صورت گرفته است، مثلا مجتهدی متجزی

بیش نبوده و خبرگان توهم کرده‌اند که مجتهد مطلق است. یا فردی کینه جو، مستبد، بی انصاف و ظالم بوده، خبرگان به غلط پنداشته‌اند متقی و عادل است. یا توان مدیریت و کفایت هدایت یک جامعه پیشرفته و رشید را نداشته، خبرگان به نادرست او را مدیر و مدبر و دارای بینش صحیح سیاسی و اجتماعی تصور می‌کردند.

۲- فی الجمله واجد شرایط بوده، اما از آغاز فرد یا افراد دیگری افضل از وی بوده‌اند و خبرگان با غفلت از مصداق یا مصادیق افضل، فردی

مفضول را به عنوان ولی امر تشخیص داده به مردم معرفی کرده، از مردم برای ولایت وی بیعت گرفته‌اند. مثلا با اینکه مجتهد افقه اشجع اعدل

اتقی مدیر و مدبرتر در امور سیاسی و اجتماعی موجود بوده خبرگان فردی در درجات پایین تر از فقاقت، تقوا و تدبیر سیاسی برگزیده، به عنوان ولی امر منصوب الهی معرفی کرده باشند. در صورت هشت گانه فوق خبرگان

کشف از عزل ولی امر توسط شارع می‌نمایند. کشف خبرگان از عزل الهی ولی امر نتیجه نظارت ایشان بر بقای شرایط ولایت فقیه است و واضح است که بدون چنین نظارتی کشف از عزل نیز محقق نخواهد شد.

ولی فقیه پس از استماع نظر خبرگان دائر بر کشف از عزل دو حالت ممکن است در پیش بگیرد:

یک: تشخیص خبرگان را می پذیرد و به شکل مسالمت آمیز قدرت را ترک می گوید.

دو: تشخیص خبرگان را صائب نمی داند و معتقد است خبرگان در کشف از عزل خطا کرده اند و او همچنان ولی منصوب الهی است و تکلیف شرعی خود می داند که ولایت بر امت را کماکان ادامه دهد و هرگونه دخالت و تصرف غیر را در حوزه عمومی حرام و غصب می داند و متخلفین را به عنوان باغی، محارب و برانداز تحت تعقیب و مجازات قرار می دهد. در این صورت به خبرگان اخطار می کند در صورتی که بر کشف ناصواب و تشخیص غلط خود پافشاری کند مجلس خبرگان را منحل کرده (۲۳) با آنان برخورد می کند.

اگر خبرگان نیز تشخیص خود را کماکان صحیح بدانند و بر آن تاکید کنند در واقع دو تشخیص شرعی و دو کشف الهی در برابر هم قرار می گیرد. اینکه کدام واقعا صحیح است خدا می داند و مردم و افکار عمومی هم مطابق مبانی حکومت انتصابی مرجع محسوب نمی شوند و لذا نمی توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. چرا که هیچ دلیلی بر ترجیح تشخیص چند فقیه بر تشخیص یک فقیه در دست نیست. تمسک به رای اکثریت مبانی معرفت شناختی و سیاسی خاص خود را دارد که هیچ یک در حکومت انتصابی پذیرفته نشده است.

بنابراین در عمل چاره ای جز توسل به زور و جاری کردن قاعده تغلب نخواهد بود، اگر ولی فقیه از قدرت بیشتری برخوردار باشد که غالباً چنین است مجلس خبرگان منحل شده، اعلام می شود که خبرگان تحت تاثیر القائنات شیاطین قرار گرفته از مسیر حق منحرف شده اند و علی رغم سوابق حسنه امروز به صف بدخواهان پیوسته اند. اگر خبرگان از قدرت بیشتری برخوردار باشند، آنان ولی فقیه را خلع کرده، او را به عنوان خائن به مردم معرفی می نمایند و فرد دیگری را به عنوان ولی منصوب الهی به مردم معرفی می نمایند. اصولاً زمانی که زمام جامعه به دست تشخیص های فردی فقها سپرده می شود کاملاً طبیعی است که در صورت معارضه دو تشخیص

مختلف چاره ای عملی جز توسل به زور نباشد.

فارغ از اشکال مهم عملی فوق، کشف از عزل الهی به مشکلات نظری متعددی مبتلاست:

اولاً: عزل همانند نصب در مراحل مختلف امری بشری است و به هیچ وجه نمی توان آن را به خداوند نسبت داد. جمعی از فقیهان با بررسی شرایط ولایت فقیه با صفات ولی فقیه رای خود را ابراز می دارند. اگر در این زمینه اتفاق نظر و اجماع نباشد که غالباً چنین است (بالاخره چه بسایکی از اعضای خبرگان رای مخالف داشته باشد) در این صورت به چه دلیل رای اکثریت خبرگان بر کشف از عزل بر رای اقلیت دائر بر کشف از ابقا رجحان است؟ این رای بشری و مبتنی بر یکی از قواعد علم سیاست عرفی است.

ثانیاً: احتمال خطا در آن منتفی نیست، آنچنانکه در کشف از نصب نیز چنین احتمالی جاری بود و اصولاً یکی از حالات این عزل علم به خطا در کشف از نصب است. چگونه می توان امر محتمل الخطا را به خداوند نسبت داد. نتیجه تابع اخس مقدمات است.

ثالثاً: آنچنانکه به تفصیل در بخش دوم گذشت. در لوح واقع کسی نصب نشده تا در آن مرتبه عزل شود و خبرگان کمر به کشف از عزل او بندند.

رابعاً: با توجه به جدی بودن صورت به عرصه رسیدن فرد یا افراد با صلاحیت تراز ولی فقیه، بدون در نظر گرفتن مقاطع معین زمانی (مثلاً هر پنج یا ده سال) آزمون عملی این صورت محقق نخواهد شد. زیرا فرض مقایسه دائمی تک تک واجدان شرایط با ولی فقیه فرضی دور از واقع است و عملاً به معنای دور از نظر داشتن این احتمال است.

خامساً: کشف از عزل مستندی ندارد و این خبرگان هستند که عزل می کنند، هر چند خود را کاشف از عزل الهی معرفی کنند. کافی است ترکیب خبرگان عوض شود تا حاصل رای آنها تغییر یابد، آیا می توان پذیرفت که در لوح واقع رای الهی تغییر یافته است؟!

**عزل توسط گروه فقیهان خواهان قدرت**

اگر در بحث تعیین ولی امر تغلب گروهی همراه با انتخاب اضطراری ملاک عمل بوده باشد، علی القاعده

همان گروهی از فقیهان که ولی فقیه را به قدرت رسانیده اند مجاز خواهند بود وی را از کار برکنار سازند. اما با توجه به منطق تغلب و اصالت زور در این روش ولی فقیه خواهد کوشید عملاً زمام خبرگان را به دست گیرد و با جایگزین کردن افراد همسو و هماهنگ و مطیع خود به جای اعضای به رحمت خدا رفته خبرگان منصوب را سامان دهد. از چنین مجلسی نه نظارت واقعی سر می زند نه عزل. آنان تنها به مدح و تمجید و تایید ولی فقیه خواهند پرداخت. در صورتی که بر فرض نادر اقدام به عزل ولی فقیه کنند، در صورتی که ولی فقیه با رای آنان موافق نباشد و خود را شرعاً ولی امر منصوب الهی بدانند، همچون طریق پیشین چاره ای جز جنگ قدرت و توسل به زور نخواهد بود. هر نظریه ای که حل مشکل چاره ای جز توسل به زور ندارد، دلالت بر ناتمامی و نقص آن نظریه دارد. مسئله خطیر عزل در حکومت انتصابی بدون زور قابل حل نیست.

منصبی کاتم زوریت حاجب است

عین معزولی است نامش منصب است (۲۴)

**۴- توقیت (محدودیت زمانی دوران ولایت)**

در حکومت های انتخابی مقام مادام العمر وجود ندارد، بلکه تمامی مقامات به لحاظ زمانی موقت و محدود است. همچنانکه به لحاظ حوزه اختیارات نیز برای هیچ مقامی هرگز اختیارات مطلقه به رسمیت شناخته نشده، بلکه وظایف تمامی مدیران جامعه محدود به حدود مشخص قانونی است. توقیت یعنی تقید دوران زمامداری به یک محدوده مشخص زمانی مثلاً پنج یا ده سال. بنابراین در پایان دوره، زمامدار بدون عزل و استعفا و مرگ قدرت را به طور مسالمت آمیز به زمامدار منتخب بعدی می سپارد. این گردش قدرت همانند گردش خون در بدن از اسباب سلامت حاکمیت است. اصحاب حکومت انتخابی بر این باورند که مقامات مادام العمر همانند آب راکد می گندند و به مرداب تبدیل می شوند. موقت بودن دوران زمامداری از تمرکز قدرت در یک نقطه و استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می کند و باعث شادابی، نشاط و بهداشت قدرت سیاسی می شود.

آیا در حکومت انتصابی توقیت

**اگر نظارت بر نهادهای وابسته به ولی فقیه یا بیت وی منوط به اذن وی باشد به این معنا که هر زمان که وی مصلحت ندانست نظارت منتفی باشد به معنای نفی نظارت واقعی است**



**اعضای مجلس خبرگان می باید از منصوبین و منسوبین ولی فقیه نباشند چرا که منصوبین و منسوبین ولی فقیه حداقل در موضع تهمت عدم بیطرفی نسبت به ولی فقیه هستند نظارت نوعی قضاوت و شهادت است و بیطرفی قاضی و شاهد امری مفروغ عنه است**



**اگر عملکرد حاکمیت عادلانه و تأمین کننده مصالح عمومی و اهداف متعالی دین نبود حاکمیت نامشروع می شود و احراز این عدم مشروعیت نیازمند نظارت دقیق بر عملکرد است و هرگز با نظارت بر بقای شرایط تأمین نمی شود می توان گفت نظارت بر عملکرد لازمه این است که سؤال اصلی سیاست را چگونه حکومت کردن بدانیم نه اینکه چه کسی با چه شرایطی حاکم باشد**

مجاز است؟ آیا محدود کردن دوران ولایت فقیه به زمان مشخص با مبانی حکومت انتصابی سازگار است؟ پاسخ قائلان به حکومت انتصابی منفی است. آنان بر این باورند که ولایت فقیه دائمی و مادام العمر است نه موقت. به این معنی که تا زمانی که عناوین فقاقت و عدالت باقی است، این ولایت استمرار دارد. لذا توقیت ولایت شرعی جایز نیست. اگر کسی ولایت دارد، همواره دارد و الا ندارد. «رهبری مجتهد عادل با کفایت مادام العمر است و محدود به زمان خاصی نیست.» (۲۵) بعلاوه بعد از ده سال کاردان تر شده است (۲۶) اینکه خیرگان در ضمن بیعت رهبر را مقید کنند، درست نیست؛ خیرگان حق شرط ندارند. (۲۷) توقیت به قداست مقام برمی خورد (۲۸) مسئله ولایت فقیه را که منصبی الهی است و ادامه ولایت ائمه معصومین است محدود به زمان نکنند که بدون تردید محدودیت موجب تضعیف مقام ولایت خواهد بود. (۲۹) توقیت رهبری مطلقا خلاف شرع است... با کسی که به عنوان رهبر بیعت می کنیم، مدت معنی ندارد، مادامی که صلاحیت دارد، ولی امر مسلمین است. (۳۰) البته جمعی از قائلان به ولایت فقیه که غالبا متمایل به انتخابی بودن رهبری هستند، توقیت ولایت به مدت زمان مشخصی مثل ده سال را مشروع و لازم می دانند (۳۱) و معتقدند با دائمی بودن رهبری احتمال لطمه به نظام جدی است. به هر حال برابر مبانی حکومت انتصابی توقیت جایز نیست و ولی منصوب مادام العمر یا به زبان دقیق تر مادام الشرایط است. لذا توقیت را نمی توان از اسباب کناره گیری ولی منصوب دانست. بنابراین طرق کناره گیری منصوب منحصر به مرگ، استعفا و عزل است. در حکومت انتصابی عزل با مشکلاتی جدی مواجه است به نحوی که در صورت اختلاف تشخیص ولی منصوب با خیرگان چاره ای جز توسل به زور نمی ماند. در قسمت آینده در بخش پنجم بحث تاریخچه انتصاب مورد بررسی و تحلیل انتقادی قرار خواهد گرفت.

پی نویس ها:

۱- «تشکیلات حکومت و نظام ناشی از اراده و صوابدید و اختیار ولی فقیه است.» آیت الله شیخ محمد

مومن قمی، کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه، ص ۱۱.  
 ۲- «مشروعیت مجلس تشریح و قانونگذاری مانند سایر دوائر مختلف در نظام ولایت موقوف به رای ولی مسلمین است، او کسی است که خداوند وی را ولی بر مردم قرار داده است...» پیشین ص ۲۰.  
 ۳- رای ولایت فقیه در حکم قانون است. آیت الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی  
 ۴- وقفوههم انهم مسئولون (صافات / ۲۴): لایسئل عما یفعل و هم یسئلون (انبیا / ۲۳).  
 ۵- رجوع کنید به شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، کتاب الوقف، المبحث التاسع فی الناظر، ص ۳۷۱ (چاپ سنگی).  
 ۶- به عنوان نمونه رجوع کنید به شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۵۷.  
 ۷- سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، العروه الوثقی، کتاب الوقف، الفصل السادس: فیما یتعلق بالناظر، مسئله ۱۲، ج ۳، ص ۲۳۱.  
 ۸- رجوع کنید به کشف الغطاء ص ۳۷۱ و العروه الوثقی ج ۳، ص ۲۳۱ و امام خمینی، تحریر الوسیله، کتاب الوقف، مسئله ۸۶، ج ۲، ص ۸۴.  
 ۹- رجوع کنید به صورت مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۲۷۰.  
 ۱۰- پیشین، ج ۳، ص ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳.  
 ۱۱- به عنوان نمونه رجوع کنید به آیت الله شیخ عبدالله جوادی آملی و آیت الله شیخ محمدتقی مصباح یزدی، جایگاه فقهی حقوقی مجلس خبرگان، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۸، قم، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۴، ۲۲، ۴۴ و آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، قم، ۱۳۷۸، ص ۷۴.  
 ۱۲- اصلاحیه اصل ۱۰۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در کمیسیون اول شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ اینگونه تصویب شده بود: «به منظور نظارت بر حسن انجام وظایف رهبری و اجرای اصل ۱۰۷ و ۱۱۱ و انجام سایر وظایف در این قانون، تعدادی از مجتهدین عادل و آگاه به زمان که دارای قدرت تشخیص و احراز شرایط و صفات رهبری باشند با رای مستقیم و مخفی مردم به عنوان خبرگان انتخاب می شوند...» صورت

مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، جلسه ۳۱ ج ۳، ص ۱۲۵۹. این اصل پس از بحث و گفتگوهای فراوان به تصویب شورای بازنگری نرسید، همان ۱۲۷۵. اصل ۱۰۸ قانون اساسی که تنها مستند نظارت بر بقای شرایط رهبری در این قانون است به شرح ذیل می باشد: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد...»  
 ۱۳- آیین نامه خبرگان رهبری در خصوص اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب دوره دوم خبرگان هیئت تحقیقی مرکب از ۷ نفر را پیش بینی کرده است که ظاهرا وظیفه نظارت بر بقای شرایط ولی فقیه را برعهده دارند، مطابق تبصره دو ماده ۱ آیین نامه «افراد و هیئت باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمت های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری نبوده و از بستگان نزدیک به وی نیز نباشند.» شرط نفی منصوبین ولایت فقیه، در اجلاس هیات های اخیر دوره دوم خبرگان حذف شده است.  
 ۱۴- رجوع به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۰ در این زمینه خالی از فایده نیست.  
 ۱۵- برای آشنایی بیشتر با ابعاد نظارت بر رهبری رجوع کنید به کتاب دغدغه های حکومت دینی، به همین قلم، بخش هشتم، ص ۶۸۵ تا ۷۸۲ (چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹).  
 ۱۶- «از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جداکننده کشورها و ملت ها نیست، بلکه آنچه مرز واقعی و جداکننده مردم از یکدیگر است، عقیده است.» آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۲، ص ۲۳.  
 رجوع کنید به آیت الله مصباح یزدی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، قم، پاییز ۱۳۷۵، ۸۱، ۹۵.  
 ۱۷- بر همین اساس تقسیم جامعه به خودی و غیر خودی یا شهروند درجه یک و شهروند درجه دو یعنی تقسیم جامعه به معتقد و سازگار با ولی فقیه و مخالف و ناسازگار با وی.  
 ۱۸- در قانون اساسی جمهوری

آرای ولی فقیه  
در حکم قانون است  
واضح است  
که این آرا  
که از سوی  
مقام ولایت  
شرف صدور  
یافته است  
لازم نیست همگی  
کتبی یا علنی باشد  
اگر ولی امر  
صلاح بداند  
بر حسب مورد  
می تواند  
آرای شفاهی  
یا غیر علنی  
نیز صادر نماید  
که همه آنها  
قانون  
محسوب می شوند  
و توسط مردم  
و مقامات منصوب  
لازم الاجرا  
خواهند بود

جمهوری اسلامی، ص ۶۸۱.  
۲۷- آیت الله مومن قمی، پیشین،  
ص ۶۹۹.  
۲۸- آیت الله مشکینی، پیشین  
ص ۱۲۱۴.  
۲۹- نامه جامعه مدرسین حوزه علمیه  
قم به امضای دبیر وقت آن آیت الله محمد  
فاضل لنکرانی به شورای بازنگری قانون  
اساسی، پیشین، ص ۱۲۴۶.  
۳۰- آیت الله مهدوی کنی، پیشین  
ص ۱۲۷۹.  
۳۱- رجوع کنید به صورت  
مشروح مذاکرات شورای بازنگری  
قانون اساسی جمهوری اسلامی، ج  
۲، ص ۱۲۰۹ تا ۱۲۶۱، از جمله دیدگاه  
های آیت الله ابراهیم امینی، هاشمی  
رفسنجانی و... توقیت رهبری به ده  
سال مصوب کمیسیون شورای  
بازنگری قانون اساسی بالاخره به  
تصویب شورا نرسید و به قانون  
تبدیل نشد. لذا مطابقت این قانون  
رهبری ولی فقیه جامع شرایط مادام  
العمر است.

۲۰- سوره عنکبوت، آیه ۵۷.  
۲۱- «رهبری مجتهد عادل با  
کفایت مادام العمر است و محدود به  
زمان خاصی نیست.» آیت الله جوادی  
آملی، پیرامون وحی و رهبری، ۱۶۸.  
۲۲- آیت الله جوادی آملی،  
فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۸،  
ص ۱۴ و ۱۵.  
۲۳- به نظر آیت الله جوادی  
آملی انحلال مجلس خبرگان و عزل  
نمایندگان آن توسط ولی فقیه محذور  
قانونی دارد اما به لحاظ شرعی «ثبوت  
وجود چنین حقی برای فقیه جامع  
الشرایط که نایب امام زمان(عج)  
محذوری ندارد.» ولایت فقیه ولایت  
فقاقت و عدالت، ص ۴۵۸.  
۲۴- مثنوی مولوی، دفتر ششم،  
شماره ۴۴۳۷، ج ۶، ص ۱۹۹، (تصحیح  
دکتر محمد استعلامی)  
۲۵- آیت الله جوادی آملی،  
پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۸.  
۲۶- صورت مشروح مذاکرات  
شورای بازنگری قانون اساسی

اسلامی ایران، مطابق اصل ۱۱۵ رئیس  
جمهوری باید ایرانی الاصل و تابع  
ایران باشد. اما برای ولی فقیه چنین  
شرطی پیش بینی نشده است. (رجوع  
کنید به اصل ۱۰۹) ظاهراً در منصوبان  
معظم له نیز رعایت چنین شرطی لازم  
نیست.  
۱۹- «براساس نظر اسلام ایده آل این  
است که حکومت جهانی واحدی داشته  
باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی  
نداشته باشند...» آیت الله مصباح یزدی،  
پرسش ها و پاسخ ها، ج ۲، ص ۲۳.  
«همانگونه که اقلیم جغرافیایی، فتوی  
مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود  
نمی کند، قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً  
تحدید نمی سازد. یک ولی فقیه شرعاً  
می تواند همه جوامع اسلامی روی زمین  
را اداره کند در صورتی که محدودیت  
خارجی وجود نداشته باشد، ولی در  
شرایط کنونی، عملاً چنین امری در  
خارج میسر نیست...» آیت الله جوادی  
آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و  
عدالت، ص ۴۰۰.

**اولین سرویس دهنده صفحه آرایی با**

**Adobe InDesign**

( ) حروفچینی

( ) طراحی پوستر

( ) طراحی جلد

( ) طراحی WEB

( ) صفحه آرایی با

Adobe InDesign

Adobe Pagemaker

Quark

( ) آموزش

**۰۹۱۱۲۵۹۳۶۵۲**

**برای آنهایی که وقت ندارند**